

## اعیاد شعبانیہ



چه خوبه ماه شعبان

ماه پیمبر است آن

آغاز آن سه میلاد

حسین، عباس و سجاد

حسین امام سوم

چراغ راه مردم

امام نیکو سرشت

سرور اهل بهشت

عباس نماد وفاست

علمدار کربلاست

زیباست چو ماه گردون

شجاع و مرد میدون

سجاد امام چهارم

نیکوترین مردم

زینت عابدان است

صبور و مهربان است

به به، به ماه شعبان  
همه چه شاد و خندان  
نیمه ی آن به دنیا  
آید امام زمان

سلام سلام معلم



داداش من بزرگه  
رفته کلاس اول  
مشق هاشو می نویسه  
تا که نباشه تنیل  
معلم داداشم  
آب، بابا، یادش داده  
حالا داداشی من  
حسابی با سواده  
معلمش یاد داده  
به اون ها جمع و منها  
اون می دونه که یکی

با دوتا همیشه چوندتا  
سلام سلام معلم  
شما چه با سوادید  
کاشکی می شد به من هم  
آب، بابا، یاد می دادید

### گنبد طلایی



یه گنبد طلایی  
یه آسمون صداقت  
پنجره های فولاد  
دستای استجابت  
یه گنبد و یه بارگاه  
ستاره ها دور ماه  
شفا می ده به مردم  
یه مرد خوب و آگاه  
زیارتش که کردی

با عشق و با طهارت  
نشون میده به دوستاش  
یه عالمه کرامت

بچه با ادب



من بچه ی باادبم  
تمیزم و مرتبم  
گل های خنده رو لبام  
هرجا میرم میگم سلام  
خوش اخلاق و مهربونم  
خنده رو و خوش زبونم  
تلاش و کوشش می کنم  
همیشه ورزش می کنم  
میخوام سلامت بمونم  
تا درسامو خوب بخونم  
درس می خونم بچه ها  
عاقل و دانا میشم

با جنب و جوش و ورزش

خیلی توانا میشم

نعمتهای خدا



توی دنیا می شناسم

چیزهای جور واجور

چیزهایی در همین جا

چیزهایی هم در آن دور

مدرسه ،کوچه ،خیابان

پارکهای سبز وزیبا

سرزمینهای پر از یخ

کوه واقیانوس و صحرا

چیزهای توی دنیا

مال من مال شمايند

خوب می دانم که آنها

نعمت خوب خدايند

من مواظب هستم آنها

سالم و زیبا بمانند  
تا هزاران سال دیگر  
توی این دنیا بمانند

هر کجا فرشته است



ای خدا که هیچ کس  
بی تو مهربان نشد  
شاعری نکرد تا  
با تو همزیان نشد  
بی بهانه می شوی  
میهمان قلب ها  
بی نشانه می شوی  
میزیان قلب ها  
شب که خسته می شوم  
از هوای تو پُرم  
با تو وصل می شوم  
هر کجا که می روم  
ای خدا مرا ببر  
هر کجا فرشته است

هر کجا که شعری از  
همدلی نوشته است

زندگی زیباست



بارها دیده‌ام من  
مرگ پروانه‌ها را  
دیده‌ام بارها من  
رویش دانه‌ها را

من ز مرگ و تولد  
خوانده‌ام داستان‌ها  
شعرهای زیادی  
خوانده‌ام من از آن‌ها

مرگ پروانه‌ها گاه  
مثل یک شعر ناب است  
رویش دانه‌ها گاه  
مثل رؤیا و خواب است

مرگِ زیبایِ یک برگ  
گاه، شیرین و خوب است  
گاه، اما غم‌انگیز  
مثل تنگ غروب است

گرچه پروانه، یک روز  
می‌کند زندگانی  
زندگانش اما  
می‌شود جاودانی

زندگانی چه یک روز  
زندگانی چه صد سال  
خوب و شیرین و زیباست  
!چون که باشی تو خوشحال

عید قرآن و دین





مژده باران که نوبهار آمد  
گل و سرو و سمن به بار آمد  
ابر رحمت در این خجسته بهار  
گوهر افشان به کوهسار آمد  
وہ چه عیدی که در طلیعه او  
عید قرآن و دین نمایان است  
عید میلاد جعفر صادق  
آن که چون آفتاب تابان است  
خاتم الانبیاء که خاک درش  
سرمه چشم اهل عرفان است  
این دو میلاد مقتدرن با هم  
مورد بحث نکته سنجان است  
دین و مذهب از این دو یافت رواج  
در دو قالب نهفته یک جان است  
زین دو عید بزرگ ایمانی  
تاج فخری به فرق قرآن است

لحظه‌های با خدا



جاده و عبور باد ماه مهر  
کوه‌های قد بلند غرق مه  
صبح، خنده می‌زنند به روی دشت  
با صدای گوسفندهای ده

من کنار یک درخت سبز و شاد  
تکیه داده ام به سایه های او  
باد می‌خورد به موی شاخه ها  
برگ می‌چکد به زیر پای او

چشم‌های شاد و کودکانه‌ام  
می‌دوند تند و تیز هر طرف  
تا که چشم کار می‌کند، درخت  
تا که چشم کار می‌کند، علف

پدر نگاه این درخت و دشت و باد

هدیه‌ای قشنگ از خدای ماست

دیدنی‌تر از تمام فیلم‌ها

بازی درخت و باد و برگ‌هاست

فکر می‌کنم که پیش دشت و ده

زندگی چقدر با صفاتر است

در کنار لحظه‌های سبزشان

لحظه‌های من چه با خداتر است

فرصت پرواز



خداوندا! جهان را

چه زیبا آفریدی

شبیه يك معما آفریدی

تمام باغ‌ها را

پر از پروانه کردی

و گل‌ها را چراغ خانه کردی

به مرغان هوایی  
دو چشم باز دادی  
به آنان فرصت پرواز دادی  
به حیوانات جنگل  
تو گفتی؛ شاد باشند  
پر از غرّش، پر از فریاد باشند  
به مور و مار حتّی  
دویدن یاد دادی  
شکار و بو کشیدن یاد دادی  
!خداوندا! چه هستی؟  
که هستی از تو رنگ و بو گرفته  
دلم با یاد و نامت خو گرفته

عکس‌های یادگاری



راه می روم  
عکس می گیرم از باد و باران

از گل و برگ و لبخند سبز درختان

پاره ابری

ساعتی مانده تا ظهر

شکل یک قایق بادبانی ست

عکس می گیرم از او

روزی از روزها عکس هایم

می شود یادگاری

یادگار از درختان دیروز

از گل و برگ و لبخند

از صدای پرنده که با نور می خورد پیوند

از نگاه رفیقی بهاری

راه می روم

ساعتی مانده تا عصر

توی کوچه کسی نیست

عکس می گیرم از آفتابی که خسته ست

عکس می گیرم از پیرمردی که تنها نشسته ست

باید دعا کرد



باید دعا کرد باران

بر جان صحرا ببارد

تا دست مرد کشاورز  
یک دشت گندم بکار  
باید دعا کرد فردا  
خورشید، بهتر بتابد  
تا آن که یک سفره حتی  
در حسرت نان نخوابد  
باید دعا کرد ایمان  
مثل طلا، کم نباشد  
در خانهء هیچکس هم  
مهمانی غم نباشد  
باید دعا کردم مردم  
با هم صمیمی بمانند  
حرف از صداقت بگویند  
شعر محبت بخوانند  
باید دعا کرد ایران  
آزاد باشد همیشه  
ویران دشمن نگردد  
آباد باشد همیشه

شعری برای انقلابم



می خواستم شعری بگویم

شعری برای انقلابم

دیدم که او دریاست و من

یک قطره ی ناچیز آبم

دیدم که باید ابر باشم

از صبح تا شب هی ببارم

تا شاید اشک مادران را

در بیتی از شعرم ببارم

دیدم که باید رعد باشم

غرنده و پرشور و غوغا

آن وقت در شعرم بگویم

تکبیرها، فریادها را

دیدم که باید دشت باشم

دشتی پر از لاله، شقایق

تا از شهادت ها بگویم

از قلب های گرم و عاشق

دیدم که باید من نباشم

از من جدا گردم شوم ما  
آن وقت شاید شعر من هم  
رودی شود جاری به دریا

کفش عزیز



پشت در جای تو نیست  
تو که با من همه جا آمده ای  
صبح تا تنگ غروب  
همه جا سر زده ای  
پس بیا کفش عزیز  
روی این مبل قدیمی بنشین  
تا کمی خستگی ات در برود



گرد و خاکی شده ای ،دوش بگیر

لقمه ای واکس بخور

فیلم ببین

نکند حوصله ات سر برود

باغ جاثماز



از باغ جا نمازم

آهسته پر کشیدم

رفتم به سوی باغی

یک باغ سبز و خرم

دیدم که گل در آن باغ

رویده دسته دسته

دیدم کنار گل ها

یک شاپرک نشسته

آن شاپرک مرا دید

پر زد به سویم آمد

او با خودش گل آورد  
گل را به چادرم زد  
گفتم: به شاپرک جان  
این گل چه خوب و ناز است  
او شادمان شد و گفت  
این گل، گل نماز است

بوسه‌های مادر



در بوسه‌های مادر  
خورشید نور باران  
آغاز روز تازه  
لبخند بامدادان  
در خنده‌های مادر

عطر خوش گلستان

زیبایی طبیعت

شادابی بهاران

مادر تو روح و جانی

مادر تو جاودانی

با من تو مهربانی

با من تو همزبانی

مادر همیشه بیدار

مادر همیشه در کار

باشد برای فرزند

مادر همیشه غم خوار

مادر همیشه خوش قلب

مادر همیشه دل سوز

مادر همیشه روشن

خورشید عالم افروز

بچه ی بی سواد



همسايه مون پير زنه  
پيره و عيڻك مي زنه  
يه روز منو كرد صدا  
گفت: عزيزم جونم بيا  
گل پسر تاج سرم  
نامه فرستاده برام  
يه زحمتي برام بکش  
نامه رو واسم بخونش  
نامه گرفتم من از او  
يك كمی كردم زير و رو  
سرخ شدم، سفيد شدم  
آخر سری جواب دادم  
آخه منم بي سوادم  
هر کی كه دانش نداره  
يه ذره ارزش نداره  
آی بچه ها درس بخونيد  
قدر سواد و بدونيد

## ضامن آهو



کاش من یک بچه آهو می شدم  
می دویدم روز و شب در دشتها  
توی کوه و دشت و صحرا روز و شب  
می دویدم تا که می دیدم تو را  
کاش روزی می نشستی پیش من  
می کشیدی دست خود را بر سرم  
شاد می کردی مرا با خنده ات  
دوست بودی با من و با خواهرم  
چونکه روزی مادر م می گفت تو  
دوست با یک بچه آهو بوده ای  
خوش به حال بچه آهوایی که تو  
توی صحرا ضامن او بوده ای  
پس بیا من بچه آهو می شوم  
بچه آهوایی که تنها مانده است  
بچه آهوایی که تنها و غریب

در میان دشت و صحرا مانده است

روز و شب در انتظارم پس بیا

دوست شو با من مرا هم ناز کن

بند غم را از دو پای کوچکم

با دو دست مهربانت باز کن

### چهار تا فصل خدا



من می دونم که هر سال

چهارتا فصل داره

اول اون چهارتا

فصل خوب بهاره

بهار میاد با شادی

سبزه و گل میاره

رو شاخه ی درختا

برگ تازه میذاره

بعد از بهار، تابستون

هوای گرمی داره

تعطیلات تابستون

حال و هوایی داره

بعد از تابستون، پاییز

میاد با رنگای شاد

برگ درخت می ریزه

وقتی که میوزه باد

اما زمستون سرد

بعد از فصل پاییزه

آسمون ابری میشه

گوله گوله برف می ریزه

چهارتا فصل خدا

جالب و رنگارنگه

هر کدومش یه جوری

خوشگله و قشنگه

بی‌زبان اما سخنگو



قصه دارم، قصه دارم

قصه‌های تلخ و شیرین

\*\*\*

شعر دارم، شعر دارم

شعرهای شاد و غمگین

\*\*\*

قصه‌های خوب دارم

شعرهای ناب دارم

\*\*\*

آفتاب و ابر دارم

سایه و مهتاب دارم

\*\*\*

کوه دارم، رود دارم

تپه دارم، غار دارم

\*\*\*

در درونم جست و جو کن

دیدنی، بسیار دارم



\*\*\*

دوستی خوبم برایت

بهتر از گل‌های زیبا

\*\*\*

بی زبان اما سخن گو

کوچک، اما خوب و دانا

من شیعه هستم



من بچه شیعه هستم

خدا را می پرستم

خدای پاک و دانا

مهربان و توانا

(پیامبرم محمد ص)

که با او قرآن آمد

دین را به ما رسانده

او ما را شیعه خوانده  
دختر او زهرا (س) بود  
فاطمه کبری (س) بود  
فدای دین شد جانش  
لعنت به دشمنانش  
در روز عید غدیر  
بر ما علی(ع) شد امیر  
امیر المومنین است  
امام اولین است  
امام دوم ما  
بخشنده بود و تنها  
نام ایشان حسن (ع) بود  
صبور و خوش سخن بود  
حسین (ع) که شاه دین است  
شهید کربلا شد  
تربت او شفا شد  
وقتی که اب می خورم  
بر او سلام میکنم  
  
بهترین مرد خدا



بود پاکیزه و خوب

مثل گل، چون باران

می‌رسید از نفسش

عطر و بوی قرآن

همه را سوی خدا

او هدایت می‌کرد

از خدا، پیغمبر،

او حکایت می‌کرد

:سخنانش گویی

شعر آزادی بود

بهترین مرد خدا

حضرت هادی بود

عید غدیر خم رسیده



خورشیدِ قشنگ و مو طلا یی

در کوچه ی آسمان دمیده

دردفترِ خاک تیره ، باران

نقاشی سبزه را کشیده

از صورت گل دوقطره شبنم

بر دامن برگها چکیده

با عطر گل محمدی باز

برگشته به کوچه ها سپیده

عید آمده ، کاروانِ خورشید

در سایه نور آرمیده

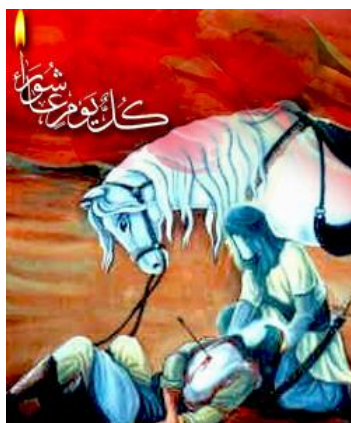
(آینه ی مهر را محمد(ص

در روی علی چه خوب دیده

ای مردم شهر شاد باشید

چون عید غدیر خم رسیده

امام گل ها



تا سراغ تو را گرفت دلم  
رنگ و بوی دعا گرفت دلم  
با خدا از غریبی ات گفتم  
غصه کربلا گرفت دلم  
گوشه ای ماندم اشک افشاندم  
دیدي آخر عزا گرفت دلم؟  
باز با یاد تو دلم پر زد  
چون دل نینوا گرفت دلم  
مشک در دست و، پای در شن زار  
خبر از تشنه ها گرفت دلم  
عاقبت در کنار گلهایت  
بوی پروانه را گرفت دلم  
خواستم تا به گل دهم آبی  
زخمی از نیزه ها گرفت دلم  
آه، گلدان دل ترک برداشت  
روی دست تو جا گرفت دلم  
کاش حرفم فقط خیال نبود  
قمری دل، شکسته بال نبود  
آه، آینه ها چه نمناکند

قاصدکهای شعر، غمناکند  
چشمه ام بی درنگ می گرید  
روی زانوی سنگ می گریم

### عید قربان



ندا آمد که، ابراهیم، بشتاب  
رسیده فرصت تعبیر آن خواب  
به شوق جذبه عشق خداوند  
برآ، از آب و رنگ مهر فرزند  
اگر این شعله در پا تا سرت هست  
کنون، یک امتحان دیگر هست  
مهیا شو طناب و تیغ بردار  
رسالت را به دست عشق بسپار  
صدا کن حلق اسماعیل خود را  
به قربانگه بیر هابیل خود را  
منای دوست قربانی پسندد

تو را آن سان که می دانی، پسندد  
خلیل ما! رضای ما در این است  
عبودیت به تسلیم و یقین است  
ببین بر قد و بالای جوانت  
مگر، نیکو برآید امتحانت  
نفس در سینه افتاد از شماره  
ملانک اشک ریزان در نظاره  
پدر می بُرد فرزندش به مقتل  
که امر دوست را سازد مسجل  
پدر آمیزه ای از اشک و لبخند  
پسر تسلیم فرمان خداوند  
منا بود و ذبیح و شوق تسلیم  
ندا پیچید ... در جان براهیم  
خلیلا! عید قربانت مبارک  
قبول امر و فرمانت مبارک  
پذیرفتیم این قربانی ات را  
پسندیدیم سرگردانی ات را  
بر این ذبح عظمت آفرین باد  
شکوه عشق و تسلیمت چنین باد  
خلیل الله ... ای معنای توحید  
کنون تیغت گلوی نفس بُبرید  
کنار خیمه هاجر در تب و تاب  
که یا رب این دل شوریده دریاب  
گلم اینک به دست باغبان است  
مرا این فصل سبز امتحان است  
اگرچه مادری درد آشنایم

خداوندا به تقدیرت رضایم  
اگرچه می‌تپد در سینه ام دل  
اگرچه امتحانم هست مشکل  
خداوندا دلم آرام گردان  
مده صبر مرا در دست شیطان  
خدای عشق مزد عاشقی داد  
برای دوست قربانی فرستاد  
موحد جز خدا در جان نبیند  
در این آیینه جز جاتان نبیند

#### کودکی



کودکی هایم اتاقی ساده بود  
قصه ای دور اجاکی ساده بود  
شب که میشد نقشها جان میگرفت  
روی سقف ما که طاقی ساده بود



میشدم پروانه خوابم می پرید  
خوابهایم اتفاقی ساده بود  
زندگی دستی پر از بوجی نبود  
باری ما جفت و طاقی ساده بود  
قهر میکردم به شوق آشتی  
عشقهایم اشتیاقی ساده بود  
ساده بودن عادتی مشکل نبود  
سختی نان بود و باقی ساده بود

قیصر امین پور

فرصت پرواز



خداوندا! جهان را  
چه زیبا آفریدی  
شبیه يك معما آفریدی  
تمام باغها را  
پر از پروانه کردی  
و گلها را چراغ خانه کردی

به مرغان هوایی

دو چشم باز دادی

به آنان فرصت پرواز دادی

به حیوانات جنگل

تو گفتی؛ شاد باشند

پر از غرش، پر از فریاد باشند

به مور و مار حتی

دویدن یاد دادی

شکار و بو کشیدن یاد دادی

!خداوندا! چه هستی؟

که هستی از تو رنگ و بو گرفته

دلم با یاد و نامت خو گرفته

دست نیاز به سوی خدا



دلت را با خداوند آشنا کن  
ز عمق جان خدایت را صدا کن  
دل غفلت زده مانند "سنگ" است  
مس دل را ز یاد او، "طلا" کن

\*\*\*

شکوه بندگی، در خاکساری است  
خضوع و بندگی، پیش خدا کن  
تو غرق نعمت پروردگاری  
بیا و حق نعمت را، ادا کن

\*\*\*

نشان حق شناسی، در نماز است  
جفا تا کی؟! ... بیا، قدری وفا کن  
رکوعی، سجده ای، اشکی، نمازی  
به پیش آن یکی، قامت دو تا کن

\*\*\*

به پیش او گشا دست نیازی  
به در گاه بلند او دعا کن

به سنگ توبه ای، بشکن دلت را  
غرور و سرگرانی را رها کن

مسجد، خانه خدا



مسجد یک خانه ی پاک  
مسجد جای نماز است  
جای رکوع و سجده  
جای راز و نیاز است  
مسجد اصل و اساسش  
تقوا هست و طهارت  
این خانه ی خدایی  
جای زهد و عبادت  
یک مؤمن مسلمان  
در مسجد هم تمیز است

این بنده ی پاکیزه  
پیش خدا عزیز است

به احترام بابا



بابای خوب و پیرم  
دستش را من می گیرم  
چه خوب و مهربان است  
چه قدر خوش زبان است  
آن ریش مثل برفش  
بامزه کرده حرفش  
چین و چروک رویش  
رنگ سفید مویش  
بابا را کرده زیبا  
اندازه ی يك دنیا  
شبها كه آید خانه

با گفتن فسانه  
در چشم ما کند خواب  
تا صبح پیش از آفتاب  
به احترام بابا  
با هم می‌کشیم هورا



معنی سوره ناس به صورت شعر

بگو پناه می برم  
از شرّ شیطان به او  
پروردگار مردم  
هم پادشاه نیکو

إله مردمان است  
معبود هر انسان است  
از شرّ شیطان زشت  
پناه انس و جان است

از شرّ و سوسه ها  
در سینه ها و جان ها  
دعوت به رفتار بد  
گفتار زشت و بی جا

شیطان خناس زشت  
حیله گری است پنهان  
هم از جنس جنیان  
گاهی از جنس انسان

ای کودکان هوشیار  
به هوش باشید و بیدار  
پناه برید به الله  
از این شیطان مکار  
شاعر: مجید ناصری

درد دل من با خدا



باز دیدی شانه کردم

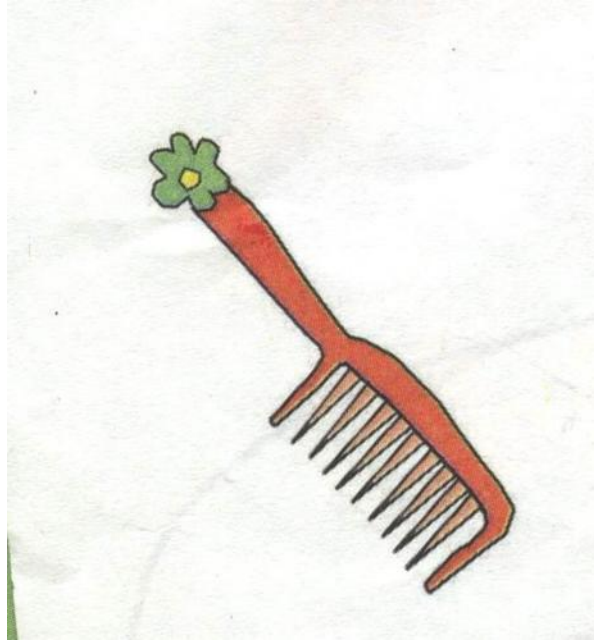
باز دیدی شانه کردم

من خودم موی سرم را

رفتم و حمام کردم

تاشوم خوش بو وزیبا





ناخنم را هم گرفتم  
تا شوم خیلی مرتب  
مثل مامان، مثل بابا  
من زدم مسواک امشب  
راضی ام از کارهایم

واقعاً خوشحالم الان  
خوب میدانم حسابی  
دوستم داری خدا جان  
چون همیشه دوست داری  
خوبی و پاکیزگی را

بس که پاکی بس که خوبی  
ای خدای آسمانها  
شاعر: خانم لیلاخیامی

## اصول دین



اصول دین پنج بُود	دانستش گنج بُود
توحید اولین است	نبوت دومین است
معاد سومین است	این سه اصول دین است
دو اصل دیگر آن	که نزد ما شیعیان
عدل و امامت بُود	راه سعادت بُود

میلاذ امام رضا علیه السلام

# الرفعة بن الرضا

یه گنبد طلايي

یه آسمون صداقت

پنجره هاي فولاد

دستاي استجابت

یه گنبد و یه بارگاه

ستاره ها دور ماه

شفا مي ده به مردم

یه مرد خوب و آگاه

زیارتش که کردي

با عشق و با طهارت

نشون میده به دوستاش

یه عالمه کرامت

از راه دور با شادي

با اون دلای كوچك

همه مي گيم رضا جان

تولدت مبارك



### سرود دانش آموز

ما دانش آموزیم  
سر بلند و پیروزیم  
باغ سبز فرداییم  
نونهال امروزیم.

صبح ما بود تابان  
قلب ما بود شادان  
بخت ما بود خندان  
شادکام و بهروزیم.

جان ما گل افشان است  
گلشنی شکوفان است  
در دل زمستان ها  
مژده بهاران است.

غنچه های امیدیم  
خوشه های خورشیدیم  
نوبهار جاویدیم  
باغ ما دبستان است.

با سلاح دانایی  
شب چراغ بینایی  
با سپاه نادانی  
در نبرد دشواریم.

چشم ما بود بیدار  
ذهن ما بود هشیار  
هوش ما بود سرشار  
پرتوان و پرکاریم

قدر زندگانی را  
قیمت جوانی را  
معنی شکفتن را  
ما همیشه میدانیم

اوج علم و دانش را  
قله های بینش را  
راه سعی و کوشش را  
رهنورد و پویانیم

درس تازه آموزیم  
گنج دانش اندوزیم  
در سیاهی غفلت  
گوهر سبز فرداییم شب افروزیم

از تلاش و سعی ما  
روز نو شود بر پا  
قصه گوی فرداها  
مژده بخش نوروزیم

ما دانش آموزیم  
سربلند و پیروزیم  
باغ  
نونهال امروزیم

صبح ما بود تابان  
قلب ما بود رخشان  
بخت ما بود خندان  
شادکام و بهروزیم

سلام



به نام خدا

سلام به جنگل سبز

به آسمان آبی

به غنچه های خندان

به روز آفتابی

سلام به هر ستاره

به ابر پاره پاره

به دانه ای که از خاک

درآمده، دوباره

سلام به هر دل پاک

به هر دل پر امید

سلام به آن شب تار

که عاقبت شد سفید

سلام به دشت و دریا

سلام به کوه و صحرا

سلام به روی ماه

بچه های باصفا



مسجد ما

در میان کوچه ما  
مسجدی خوب و قدیمی ست  
جای خوب و با صفایی ست  
ساده است، اما صمیمی است  
در حیاط کوچک آن  
یک درخت پیر گردوست  
توی قاب حوض کاشی  
عکس صاف و ساده اوست  
بچه های کوچه جمعد

دور حوض آب، گاهی  
بچه ها دارند هر یک  
توی آن یک دانه ماهی  
توی این مسجد همیشه  
حرف ما از مهربانی ست  
جای خوب آشتی هاست  
کینه توی قلب ما نیست

شعر گلستان محمد صلی الله علیه وآله وسلم



منم قرآن ، منم قرآن منم پیغام جاویدان  
منم سر چشمه ی ایمان ، منم برنامه ی انسان  
سرود عشق و امیدم ، فروغ پاک توحیدم  
زددم تیر گیها را به هر قلبی که تابیدم  
بیا یکدم تماشا کن گلستان محمد را  
نگر در آیه های من جمال آل احمد را  
منم قرآن ، منم قرآن منم پیغام جاویدان  
منم سر چشمه ی ایمان ، منم برنامه ی انسان  
سرود عشق و امیدم ، فروغ پاک توحیدم



زدودم تیرگیها را به هر قلبی که تابیدم  
منم قرآن ، بها ر خرم گلهای تابنده  
منم سر چشمه ی فیاض و بی پایان فزاینده  
منم قرآن ، منم قرآن منم پیغام جاویدان  
منم سر چشمه ی ایمان ، منم برنامه انسان  
بیا یکدم تماشا کن گلستان محمد را  
نگر در آیه های من جمال آل احمد را  
منم قرآن کتاب عشق و عقل و دانش و تقوا  
به حکم آیت عدلم ستمگر را کنم رسوا  
منم قرآن ، منم قرآن ، منم پیغام جاویدان  
منم سر چشمه ی ایمان ، منم برنامه انسان

حضرت رقیه سلام الله و پدر



از راه می‌رسند پدرها غروب‌ها  
دنیای خانه، روشن و زیبا غروب‌ها

از راه می‌رسند پدرها و خانه‌ها  
آغوش می‌شوند سراپا غروب‌ها

از راه می‌رسند و هیاهوی بچه‌ها  
زیباترین ترانه‌ی دنیا غروب‌ها

اما به چشم دخترکان شوق دیگری‌ست  
شوق دوباره دیدن بابا غروب‌ها

بعد از هزار سال من و کودکان شام  
تنها نشسته‌ایم همین‌جا غروب‌ها

این‌جا پدر خرابه‌ی شام است، کوفه نیست  
این‌جا بیا به دیدن ما با غروب‌ها

بابا بیا که بر دلمان زخم‌ها زده‌است  
دیروز تازیانه و حالا غروب‌ها

دست تو را بهانه گرفته‌ست بغض من  
بابا ز راه می‌رسی آیا غروب‌ها؟

بابا بیا کنار من و این پیاله آب  
که تشنه‌ایم هر دو تو را تا غروب‌ها

از جاده‌ها بیایی و رفع عطش کنی  
از جاده‌ها بیایی ... اما غروب‌ها

بسیار رفته‌اند و نیامد پدر هنوز  
بسیار رفته‌اند خدایا غروب‌ها

کم‌کم پیاله موج زد و چشم روشنش  
چون لحظه‌های غربت دریا غروب‌ها

خاموش شد و بر سر سنگی نهاد سر  
دختر به یاد زانوی بابا غروب‌ها

بعد از هزار سال هنوز اشک می‌چکد  
از مشک پاره‌پاره‌ی سقا غروب‌ها

شعر کودکانه یک نفر می‌آید



مادرم می گوید  
یک نفر در راه است  
از صدای پایش  
دل من آگاه است

وقتی او می آید  
قاصدک می خندد  
راه های غم را  
بر همه می بندد

ابرها می بارد  
چشمه ها می جوشد  
هر درختی در باغ  
رخت نو می پوشد

مادرم می گوید  
روی ماهش زیباست  
گر چه از او دوریم

او همیشه با ماست

نماز



نماز ستون دینه واجب به مسلمینه	اگه می خوای سعادت راهش فقط همینه
تو هر صبح زندگی باید کنیم بندگی	تا که نیرو بگیریم برای سازندگی
نماز صبح بخونیم تا خوب و شاد بمونیم	در بهشت باز شده باید عقب نمونیم
هر کس که خواب بمونه دیگه عقب می مونه	خیلی ضرر می کنه خودش اینو می دونه
وقتی که خورشید اومد تا وسط آسمون	باز هم سخن می گویم با خدای مهربون
نماز ظهر و عصر رو اون موقع ما می خونیم	همه دعا می کنیم تو راه راست بمونیم
خورشید که رفت پشت کوه همه جا تاریک می شه	ستاره که پیدا شد یواش یواش شب می شه
نماز مغرب عشا اون موقع خونده می شه	با خوندن نمازها خستگیها در می شه
بدبها از بین می ره گناهها مون پاک می شه	آره بچه خوب اینو بدون همیشه
کسی که با حق باشه همیشه پیروز می شه	روز قیامت که شد پاداش او خوب می شه
می ره تو باغ بهشت دیگه برا همیشه	هر کس نماز نخونه خدا دوستش نداره
تو سختی و مشکلات نداره را چاره	روز قیامت که شد دستاش خالی می مونه

پیامبر ما گفته	نماز عقب نیفته	می ره تو آدم بدها توی آتیش می مونه
وقتی صدای اذان از همه جا بلند شد		تنبلی توی نماز به کار خیلی زشته
سریع وضو بگیریم باید عقب نمونیم		وقت نماز خوندنه باید زجا بلند شد
اگه نماز هامون رو به وقت خود بخونیم		نمازها رو همیشه اول وقت بخونیم
امام مهدی ما نماز رو دوست می داره		همیشه ما کنار امام خود می مونیم
ما هم به یاد خدا به او کنیم اقتدا		همیشه اول وقت نماز به جا میاره
تا از دعای مولا نماز مون قبول شه		تو اولین زمانش نماز بیاریم به جا
امام غائب ما که صاحب الزمانه		به خاطر آقامون حاجت هامون روا شه
ما هم دعا می کنیم همه می گیم خدایا		دعا گوی بچه ها تو هر جا و مکانه

هرچه سریع و زودتر بیار امام ما را

سراینده: سید فخرالدین هاشمی بهار 1389

#### شعر دعا

شب که میشه ستاره ها  
 راهی آسمون میشن  
 دور و بر ماه میشینن  
 همدل و همزبون میشن

پیامبرم محمد



پیامبرم محمدص  
در اسمانها احمد  
پدر او عبدالله  
مادر او آمنه  
عبدالمطلب جدش  
دست او اندر دستش  
دایه او حلیمه  
با اخلاق کریمه  
صل علی محمد  
صلوات بر محمدص

مناجات



شب ها بیا کنار هم  
به آسمون نگا کنیم  
ستاره ها را ببینیم  
بازم یاد خدا کنیم

به یاد بیاریم که خدا

ما آدم‌ها را آفرید

ماه قشنگ نقره ای

ستاره ها را آفرید

بیا با هم بگیریم خدا،

خدای پاک و مهربون

هر کسی که به یادته

به آرزوهایش برسون